

## معانی و انواع مفردات فارسی

دکتر اکبر بهروز

« م »

«م» بیست و هشتمین حرف الفبای فارسی و بیست و چهارمین حرف الفبای عربی و سیزدهمین حرف ابجد است. در حساب جمل آنرا چهل‌گیرند. این حرف را که یکی از حرفهای صامت فارسی است، به نام میم می‌خوانند و به صورت: م، م، م، م می‌نویسند مانند: شرم، مینو، کمان، خشم.

### انواع ۴۰۰

این حرف با تلفظها و معانی گوناگون در زبان فارسی به کار می‌رود:  
۱- یکی از الفبای پیوسته فارسی است که در اول، وسط و آخر کلمه‌ها درمی‌آید، مانند:

عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم

گرچه جام مانشد پرمی بدوران شما

(حافظ)

۲- پیشوند است که ma تلفظ می‌شود و در اول فعل می‌آید:

الف - برسر فعل امر در آید و آنرا فعل نهی سازد، مانند:

## چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه جان من خطا اینجاست

(حافظ)

« خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب » .

(گلستان ۶۲)

«م» نهی در اصل «مه» به فتح اول بوده ، ولی در زبان دری بیشتر

اوقات متصل نوشته می‌شود ، مانند : مکن . مکنید<sup>۱</sup> .

ب - برسر فعل دعایی (سوم شخص مفرد) درمی‌آید ومعنی آنرا

منفی می‌کند ، مانند : مباد ، مبادا .

برسر ملك مباد آن ملك فر مانده که خدا را نبود بنده فر مانبردار

(سعدی)

حرف نهی منحصر است به دو صیغه امر حاضر و صیغه‌های دعا که

حالت نفی به آنها می‌دهد و آوردن «ن» نفی به جای «م» نهی غلط است<sup>۲</sup> .

در قدیم گاه بین «م» و فعل فاصله می‌افتاد ، مانند :

برسر جور تو شد دین من و دینی من

که مه شب پوش و قبا بادت و مه زین و فرس

(ناصر خسرو)<sup>۳</sup>

و گاه نیز فعل دعا را حذف می‌کردند :

با چنین ظلم در ولایت تو مه تو و مه سپاه و رایت تو

(سنایی)<sup>۴</sup>

۳- پسوند است که om تلفظ می‌شود و در آخر عدد اصلی درمی‌آید

۱- دستور زبان فارسی ، قریب و ... ۱۰۷/۱ .

۲- « » « » « » « » و ... ۱۰۸/۱ .

۳- فرهنگ آندراج .

۴- « معین » .

و آنرا عدد ترتیبی می‌کند، مانند: چهارم، نهم.

شمس قیس در این مورد می‌نویسد: «حرف عدد- و آن میمی مفردست کی در اواخر اعداد تتمیم عدد (متقدم) فایده دهد چنانک دوم وسوم و چهارم و در لغت عرب صیغت ثالث و رابع و خامس را متمم مایلیه (من) العدد خوانند یعنی چون گفتی دوم یکی که متقدمست بدین عدد دوشد و چون گفتی سوم دو عددکی پیش ازین است بدین سه شد و برین قضیت بایستی کی یکم نگفته‌ی از بهر آنک بیش از یکی هیچ نیست کی یکی متمم آن‌شود الا آنک چون منحصص مطلق عددست این اطلاق بروی روا داشته‌اند»<sup>۱</sup>.

گاهی این میم را حذف‌کنند، مانند:

ایوان نتوان گفت که با سایه سلطان

بر منزل خورشید جهان چرخ چهارست  
(کلیم)<sup>۲</sup>

۴- مخفف «استم» و «هستم» ادات اسناد یا رابطه است، مانند:

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام بید دیدن  
(حافظ)

شمس قیس در بحث از زواید حرف میم می‌نویسد: «... و در اواخر صفات فایده ربط صفت دهد بنفس، چنانک عالمم و توانکرم و در جمع کویند عالمیم و توانکریم»<sup>۳</sup>.

۵- ضمیر متصل برای اول شخص مفرد است:

۱- المعجم ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۲- فرهنگ آندراج.

۳- المعجم ص ۲۳۰.

الف - در آخر فعل آید ، am تلفظ می شود و یکی از حالات زیر را دارد :

اول - فاعل ، مانند :

رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد

صد لطف چشم داشتم و يك نظر نکرد  
(حافظ)

دوم - مفعول صریح ، مانند :

بطیره گفت مسلمان گرین قبالة من درست نیست خدایا یهود میرانم  
(سعدی)

سوم - مفعول غیر صریح ، مانند :

گوئیم کعبه ز بالای سرت کرد طواف

این چنین بیهده پندار میندار مرا  
(خاقانی)

ب - در آخر اسم در آید، بعد از حروف صامت am تلفظ می شود  
مانند: کتابم . و بعد از مصوت‌های بلند : ā , ū , ī , yam و بندرت m تلفظ  
می شود مانند : عصایم ، سبویم ، عصام ، موم ، مرغایم .

این ضمیر در آخر اسم حالات زیر را دارد :

اول - مضاف الیه است ، مانند :

اگر پوسیده گردد استخوانم نگردد مهرت از جانم فراموش  
(حافظ)

دوم - مفعول صریح است ، مانند :

«خداوندا ! اگر تو را از خوف دوزخ می پرستم، در دوزخم بسوز» .  
(تذکره الاولیا ۸۷)

سوم - مفعول غیر صریح است ، مانند :

## حافظم گفت که خاک در میخانه میوی

گو مکن عیب که من مشک ختن می بویم  
(حافظ)

این «م» گاهی معنی «خود» می دهد، مانند: «همانا نقد روانم را در قدمش ریختم»<sup>۱</sup>.

درباره این ضمیر در برهان قاطع چنین آمده است: «و میم در اسما و صفات و افعال فایده ضمیر متکلم واحد می دهد و بمعنی «من» باشد همچو «زرم» و «گوهرم» و «عالمم» و «فاضلم» و «آدمم» و «رفتم» و چون بر فعل مقدم شود بمعنی «مرا» شود همچو «زرم داد» و «اسبم بخشید» و گاهی مؤخر از فعل به معنی «مرا» می آید همچو «دل زدم از شیرینی» و «نیستم پروای کسی» یعنی دل زد مرا از شیرینی، و نیست مرا پروای کسی؛ و گاهی این میم را محذوف سازند بقرینه میمی که در عبارت سابق گفته میشود همچو «القصه بازگشتم و آمد بخانه زود» یعنی بازگشتم و آمدم<sup>۲</sup>.

۶- مخفف ضمیر متصل «من» است وقتی که به «را» (علامت مفعول) پیوندد ma تلفظ می شود و به صورت «مرا» درمی آید، مانند: چون بمردم از حواس بوالبشر حق مرا شد سمع و ادراک و بصر (مولوی)<sup>۳</sup>

۷- برای تأنیث در آخر اسم در آید، و om تلفظ می شود، مانند: بیگم (خاتون)، خانم<sup>۴</sup>.

۱- معانی حروف مفردة ص ۳۲ .

۲- برهان قاطع ص یط و ك .

۳- سوانح مولوی، ص ۱۴۷ .

۴- فرهنگ آندراج؛ معانی حروف مفردة ص ۳۲ .

۸- حرف ربط است که *ma* تلفظ می‌شود و جدا از کلمه بعد نوشته می‌شود، مانند:

بدو گفت ای بد اندیش بنفرین مه تو یاری ومه ویس ومه رامین  
(ویس ورامین)<sup>۱</sup>

۹- نشانه اختصاری کلمه « میلادی » ( تاریخ ) است نظیر: سال

۱۹۶۵ م.<sup>۲</sup>

### مأخذ مورد استفاده

- ۱- برهان قاطع، تصحیح دکتر محمد معین، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۲ ه. ش.
- ۲- تذکره الاولیاء، شیخ عطار، تصحیح دکتر استعلامی تهران ۱۳۴۶ ه. ش.
- ۳- دستور زبان فارسی، تألیف: قریب، بهار، فروزانفر، همائی، یاسمی بدون تاریخ.
- ۴- دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر غنی، تهران ۱۳۲۰ ه. ش.
- ۵- دیوان خاقانی شروانی، بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران ۱۳۳۸ ه. ش.
- ۶- سوانح مولوی، شبلی نعمانی، ترجمه فخر دائی، تهران ۱۳۳۳ ه. ش.
- ۷- فرهنگ آندراج، دکتر دبیرسیاکی، تهران ۱۳۳۵ ه. ش.
- ۸- فرهنگ معین، دکتر محمد معین.
- ۹- گلستان سعدی، تصحیح فروغی، تهران ۱۳۱۶ ه. ش.
- ۱۰- معانی حروف مفرده، دکتر پوران شجیعی، شیراز ۱۳۳۵ ه. ش.
- ۱۱- المعجم فی معاییر اشعار المعجم، شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی، تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۳۸ ه. ش.

۱- فرهنگ آندراج.

۲- فرهنگ معین.